

یک شهروند خوب

چگونه یک فعالِ کارگری با سرمایه‌داران هم‌صدا می‌شود

(نقدی بر نشست مجازی روز کارگر در کلاب‌هاوس)

صفا جبار

... ما به شیوه‌ای جزمی و با یک اصل جدید با مردم دنیا روبه‌رو نمی‌شویم: «حقیقت همین است، در برابرش زانو بزیند!» ما اصول جدید دنیا را از دل اصول خود دنیا بیرون می‌کشیم. ما به مردم دنیا [طبقه‌ی کارگر] نمی‌گوییم: «مبارزات خود را رها کنید، احمقانه‌اند؛ شعار درست مبارزه را ما به شما می‌دهیم.» ما فقط به آن‌ها نشان می‌دهیم که عملاً برای چه چیزی می‌جنگند، و این که باید به آگاهی دست‌یابند، حتی اگر نخواهند.^۱

مقدمه

به‌مناسبت روز جهانی کارگر در ۱۱ اردیبهشت‌ماه نشست مجازی در شبکه‌ی اجتماعی کلاب‌هاوس برگزار شد. برگزارکنندگان -آن‌طور که از محتوای فایل صوتی منتشرشده برداشت می‌شد- عده‌ای از اصلاح‌طلبان بودند. مهمانان اصلی این برنامه دکتر راغز (استاد اقتصاد)، اسماعیل بخشی (کارگر هفت‌تپه) و زید افشار (کارگر هیکو) بودند؛ همچنین عده‌ی زیادی از سیاسیون، فعالین چپ داخلی و خارجی، کارفرمایان، تجار و اهالی رسانه در این نشست مجازی حضور داشتند. مباحث مطروحه نیز به سیاق تکثر طیف‌های حاضر، بسیار متنوع بود: موضوعات اقتصادی، سیاسی، کارگری، کرونا، مقایسه‌ی ایران و کشورهای پیشرفته و در نهایت چه‌باید کردهایی برای بیرون‌رفتن از این شرایط و... مدت‌زمان فایلی که این نوشته ادعای بررسی آن‌را دارد دو ساعت و چهل‌ودو دقیقه و پانزده ثانیه است که چون پیش از اتمام نشست فایل تمام شد، احتمال آن نیز هست که مهمانان بیشتری صحبت کرده و دامنه‌ی مباحث از این هم گسترده‌تر شده باشد.

از کمیت و کیفیت مسائل مطروحه در این نشست پی‌می‌بریم که در وضعیت خاصی هستیم: مسائلی که ذهن کارگری در نواحی جنوبی کشور و نیز ذهن یک اقتصاددان، سیاست‌مدار، کارفرما و یا تاجر را درگیر کرده -با وجود تفاوت در جایگاه

۱. نامه‌ی مارکس به روگه، سپتامبر ۱۸۴۳؛ برگرفته از کتاب اتحادیه‌های کارگری، مارکس و انگلس؛ ترجمه‌ی محسن حکیمی؛ نشر مرکز.

طبقه‌هایشان - یکی است. همه چیز سیال است و همه چون ماهی در آب احساس خودی دارند. حاضرین، فارغ از جایگاه طبقه‌هایشان یک‌صد درک نه‌چندان متفاوتی از سیاست و اقتصاد دارند. همگی از این وضعیت شکایت داشته و با وجود ارائه‌ی راه‌کارهای متنوع هم‌دیگر را تایید نیز می‌کنند. ما نشان خواهیم داد که این از ویژگی‌های وجود بحران در مبارزه‌ی طبقه‌ی کارگر است.

این نوشته قصد دارد با بررسی نشست مجازی روز کارگر تصویر روشنی از مطالب ارائه‌شده به‌دست دهد و با تحلیل طبقه‌ای، جایگاه اجتماعی شرکت‌کنندگان را با نظرات‌شان تطبیق دهد. با این همه، انگیزه‌ی اصلی این نوشته پاسخ به این سوال است که آیا مبارزین کارگر حاضر در نشست توانسته‌اند از این تریبون منافع طبقه‌ای خود و هم‌زمان خویش را برآورده سازند. به عبارت دیگر آیا حق مطلب در بیان مطالبات کارگران در نشست است که به پاسداشت مبارزات‌شان برگزار شد بیان شده است یا خیر؟

برای پاسخ‌دادن به این سوال کلی، وجه افتراق و اشتراک آراء سخنرانان این نشست را بررسی خواهیم کرد. نشان خواهیم داد که جایگاه طبقه‌ای افراد اساس وجه افتراق‌شان در شناخت وضعیت است. همچنین نشان خواهیم داد چطور این شناخت با آگاهی مسلط بورژوازی درهم آمیخته و منجر به وجوه اشتراکی بین این طبقات متخاصم می‌شود. نشان خواهیم داد که چطور این وجوه اشتراک بین طبقات متخاصم مبارزه‌ی طبقه‌ای را به بیراهه کشانده، سیاست پرولتاریا را وابسته به جناحی از بورژوازی کرده و از استقلال طبقه‌ای‌اش تهی می‌کند. از آنجایی که این آگاهی بورژوازی رسوخ کرده در اذهان مبارزین طبقه‌ی کارگر بر مبنای مبارزه‌ی بی‌امان بورژوازی شکل گرفته، اثبات خواهیم کرد که تنها راه طرد این آگاهی بورژوازی، مبارزه‌ی بی‌امان‌تر در زمین طبقه‌ی کارگر و پیگیری منافع طبقه‌ی کارگر از طریق مبارزه‌ای آگاهانه منطبق بر مراحل متفاوت سیاست‌ورزی کمونیستی خواهد بود.

یک تصویر دقیق‌تر

از تعداد حاضرین در نشست اطلاعی در دست نیست، اما با توجه به برگزاری نشست توسط اصلاح‌طلبان، نزدیکی انتخابات و حضور ناز‌زاده و موضوع نشست می‌توان حدس زد که تعداد قابل توجهی شنونده‌ی آنلاین نشست بوده و احتمالاً تعداد بیشتری از کارگران و فعالین کارگری و سیاسیون، شنونده‌ی آفلاین این برنامه بوده‌اند و خواهند بود.

حال بیابید به بررسی کسانی که در این جلسه صحبت کرده‌اند و طیف‌های گوناگون‌شان بپردازیم. تعداد سیزده نفر بدون در نظر گرفتن مجریان برنامه در این جلسه صحبت کردند: اسماعیل بخشی در شش نوبت در مجموع ۵۳ دقیقه به سوالات پاسخ داد. دکتر داغوب در سه نوبت در مجموع ۲۱ دقیقه و فزید افشار در دو نوبت به مدت ۱۸ دقیقه صحبت کردند. همچنین فعالین سیاسی یا دغدغه‌مندان سیاست و اقتصاد شامل پنج نفر در مجموع به مدت ۱۷ دقیقه علاوه بر ارائه‌ی یک تبیین ضمنی از وضعیت، سوال‌هایی را از مهمانان اصلی پرسیدند. شخصی به نام سلطانی که کارفرمای بخش خصوصی بود و شخصی به نام

مرتضی که صاحب یک یا چند مجتمع تجاری بود در مجموع بیش از ۱۵ دقیقه، علاوه بر ابراز نظراتشان در مورد خصوصی- سازی مسائلی را مطرح کردند. و در آخر سه نفر از چپ‌ها شامل مقاومتی، سرنگون‌طلب و سندیکالیست خارج‌نشین در مجموع بیش از ۱۱ دقیقه راه‌کارهایی را برای وضعیت معیشت کارگران ارائه دادند. بنابراین نمایندگان کارگر فرصت کافی داشته‌اند تا از منافع طبقاتی خود دفاع کنند.

جدول زیر یک شمای کلی از حاضرین و مدت زمانی که به خود اختصاص داده‌اند را نشان می‌دهد.

عنوان	اسامی	مدت زمان به دقیقه	مجموع به دقیقه	در صد از کل
کارگر مبارز	اسماعیل بخشی	۵۳	۷۱	۵۲ درصد
	فرید افشار	۱۸		
اقتصاددان	حسین راغفر	۲۱	۲۱	۱۵,۵ درصد
چپ‌ها	ارشیا	۴:۳۰	۱۱:۴۵	۸,۷ درصد
	آسایش	۴:۲۰		
	محمدحسین حیدری	۲:۵۵		
سیاسیون طرفدار بازار آزاد	نیلی	۳:۴۰	۱۷	۱۲,۵ درصد
	چگینی	۵:۲۰		
	مهران	۱:۳۰		
	محسن	۴:۱۰		
	علی	۲:۲۰		
بورژواها	سلطانی	۱۳	۱۵:۲۰	۱۱,۳ درصد
	مرتضی	۲:۲۰		

از آنجایی که برنامه به روز کارگر اختصاص داشته و پاسخ‌دهندگان اصلی نیز یا کارگر بوده و یا در اولین نگاه طرفدار حقوق کارگران بودند انتظار داریم که مباحث مطرح‌شده به نفع طبقه‌ی کارگر بوده‌باشد. البته شرط این موضوع این است که کارگرانی که به نمایندگی از طبقه‌ی کارگر در این جمع متکثر از لحاظ طبقات اجتماعی و سیاسی شرکت کرده‌اند بتوانند پاسخ‌های طبقاتی به مسائل مشخص دهند.

مباحث کلان اقتصادی، سیاسی و کارگری طرح و در نهایت چه باید کردهایی نیز مطرح شد. پیداست که تفکیک اقتصاد و سیاست در چنین آشفته‌بازاری که در ایران در حال وقوع است بیش‌ازپیش رنگ‌می‌بازد و سرشت هم‌بسته و ارتباط تنگاتنگ این دو را بهتر مشخص می‌سازد.

برای بررسی دقیق‌تر این نشست و سنجش عملکرد نمایندگان کارگری حاضر در آن، نقاط افتراق و اشتراک این نمایندگان کارگری با نمایندگان بورژوازی را تفکیک می‌کنیم. نخست به وجه افتراق آرای دو طیف این نبرد می‌پردازیم.

جایگاه طبقاتی: اساس وجوه افتراق در دیدگاه افراد حاضر در نشست

یکم ماه مه (۱۱ اردیبهشت) برای کارگران روزی نمادین در مبارزه‌ی طبقاتی است و همان‌طور که اسماعیل بخشی می‌گوید روزی نیست که به کارگران برای زندگی سخت‌شان تبریک باید گفت، بلکه تبریک به خاطر اتحاد و مبارزه‌ی کارگران است. این روزی است برای اتحاد و همبستگی کارگران. دشیا-آن‌طور که خودش می‌گوید- یک فعال مبارزه‌ی صنفی در نیویورک است. او نیز به درستی به درد مشترک همه‌ی کارگران در همه‌جا اشاره کرده و تاسف می‌خورد که چرا این برنامه به ابتکار اصلاح‌طلبان برگزار می‌شود. او یادی از فعالان کارگری در بند کرده و همچون بخشی، به درستی دولت ایران را یک دولت سرمایه‌داری به شدت راست معرفی می‌کند. دشیا نبود نمایندگان واقعی کارگران در مجامع بین‌المللی را نقد می‌کند.

اسماعیل بخشی و فید افشار هردو به نقد خصوصی‌سازی پرداختند: بخشی در مقایسه‌ی هفت‌تپه با هفت قمر^۲ دولتی آن که به مراتب وضع بهتری برای کارگران فراهم کرده به این بحث وارد می‌شود. همچنین به مسائلی چون فساد دولتی در جریان واگذاری هفت‌تپه می‌پردازد. او با طرح دو موضوع، عارضه‌ی خصوصی‌شدن شرکت را توضیح می‌دهد: نخست این که کارفرمای خصوصی با قطع یا کاهش حقوق و مزایا و افزایش شدت کار هزینه‌ها را کاهش می‌دهد و دوم با ارباب و تهدید و اخراج، نظم به اصطلاح قاطعی را در تولید ایجاد می‌کند و این دو فشارهای مضاعفی را به کارگران تحمیل کرده، عرق تولید را در میان‌شان از بین برده است. همچنین اضافه می‌کند چطور کارفرما برای تعویق پرداخت حقوق از بهانه‌هایی چون کاهش تولید محصول استفاده می‌کند. فید افشار که از مبارزین کارگر هپکو است از اهمیت صنایع بزرگ می‌گوید و این موضوع را بیان می‌کند که چطور با واردات و عدم حمایت دولت، صنعت هپکو از بین رفت و چطور بیکاری چند هزار خانواده در کشور اهمیتی برای مسئولین ندارد. نیاز مبرم به تشکیل‌یابی مستقل کارگران در مبارزه و جلوگیری از سرکوب اعتراضات کارگری از سوی بخشی و افشار مطرح شد.

از گفته‌های نمایندگان طبقه‌ی کارگر در این نشست، واضح است که به‌طور عام مبارزه‌ای در جریان است که یک سوی آن طبقه‌ی کارگر قرار دارد. به‌طور خاص خصوصی‌سازی و عواقب آن و سرکوب اعتراضات کارگران، مصداق مشخص اعمال قهر علیه طبقه‌ی کارگر است. در این جا می‌بینیم که چطور کارگران به‌واسطه‌ی هستی اجتماعی‌شان یعنی کارگر بودن، مسائل و مشکلاتی را مطرح می‌کنند که مربوط به منافع طبقاتی کارگران است. این منافع بدون شک در مقابل منافع طبقه‌ی سرمایه‌دار است.

چنانچه در پایین خواهیم دید، یکی از نمایندگان طبقه‌ی سرمایه‌دار- که صاحب یک بنگاه تولیدی است- یعنی طرف دیگر این نبرد، از منافع طبقاتی خود و شرکت دفاع می‌کند. سلطانی ابتدا وضعیت خصوصی‌سازی در ایران را تشریح می‌کند:

۲. شرکت‌های دولتی طرح توسعه‌ی نیشکر: شرکت‌های کشت و صنعت نیشکر امام، امیرکبیر، دعبیل خزایی، میرزا کوچک‌خان، نیشکر، سلمان، حکیم و دهخدا.

خصوصی‌سازی در ایران بدنامی‌ای بود برای خصوصی‌سازی. تنها ۱۳ درصد واگذاری به بخش خصوصی بود و باقی به بخش‌های حکومتی و نظامی بوده است. آنچه نصیب بخش خصوصی شده تهمانده‌های اموال دولت بوده است: ایستگاه‌های پمپ بنزین، سیلوهای آرد، شبکه‌های توزیع و شرکت‌های کوچک. شاید ۵-۶ شرکت کمی مناقشه‌انگیز شده که دوستان به آن اشاره می‌کنند. هیچ اتفاقی برای باقی بخش خصوصی نیافتاده. هیچ کدام از واگذاری‌های بخش غیرعمومی دولتی (خصوصی) مورد ابطال یا اعتراض قرار نگرفته است. واگذاری بخش مخابرات بزرگترین تخلف در خصوصی‌سازی بوده است: دوتا شرکت با سرمایه صد هزار تومان در روز واگذاری تاسیس شده و یکی از بزرگترین و بهترین بنگاه‌های کشور را تصاحب کردند با قیمت بسیار پایین، و همین کلاب هاوس را فیلتر کردند. بنابراین در این ساختار سیاسی و حاکمیتی آن چیزی که اتفاق نیافتاده خصوصی‌سازی است و آن بخشی که قربانی شده بخش خصوصی مستقل و واقعی است. در چنین سیستمی که ما اساساً نظام قضایی مستقل و شفاف و دارای سلامت اداری نداریم، حتماً هم در حق کارگران اجحاف می‌شه و هم در حق کارفرما. ایران با تالاق سیاست‌های اصلاح اقتصادی هست.

منفعت طبقه‌ی سرمایه‌دار در نفی طبقاتی‌بودن جامعه و نبرد جاری طبقاتی است. بدیهی است در چنین شرایطی به‌جای زیر سوال بردن خصوصی‌سازی که ابزار فشار بیشتر و افزایش منفعت طبقه‌ی سرمایه‌دار را به دنبال دارد، باید نحوه‌ی خصوصی‌سازی در ایران را به چالش کشید. بنابراین دو طرف نبرد یعنی کارگران و استثمارگران را در زیر این چتر، علیه معجره‌ی مفسد خصوصی‌سازی متحد ساخت. دیدیم که او شکل بدون ایرادی از خصوصی‌سازی را در نظر دارد که نمونه‌ی اجرا شده در ایران فاصله‌ی زیاد با آن دارد. او حسرت می‌خورد که چرا اموال عمومی بزرگ و سودآور به مالکیت خصوصی استثمارگران به اصطلاح غیردولتی در نیامده است. روشن است که نظام قضایی شفاف و مستقل مورد نظر او نظامی است که به بهترین وجه این دزدی آشکار از اموال عمومی به نفع مالکیت خصوصی را بدون دخالت نهادهای حکومتی انجام دهد. سلطانی با مقایسه‌ی خصوصی‌سازی در ایران و روسیه‌ی پس از فروپاشی شوروی به نمونه‌های موفق خصوصی‌سازی در چین و آلمان اشاره می‌کند:

مادامی که چنین فساد در کشور داریم، خصوصی‌سازی همان مسیری را می‌رود که پس از فروپاشی شوروی در کشورهای CIS رفت و عملاً بنگاه‌های گسترده نصیب دولت‌مردان قبلی یا دوستان و خانواده‌ی آن‌ها شد. در بیست سال اخیر در چین سهم بخش خصوصی از ۲۸ درصد به ۵۱ درصد افزایش یافته است. در ظرف ۳۰ سال ۷۵۰ میلیون از زیر خط فقر خارج شدند. در اتحاد دو آلمان در ۱۹۹۰ یک مجموعه‌ای به اسم تروی‌هند^۳ به‌وجود آمد که ظرف ۵ سال، تمام بنگاه‌های دولت آلمان شرقی را واگذار کرد.^۴ در این ۵ سال اگرچه مسائل و مشکلات و موضوعات و تقدیهایی بوده ولی هیچ فساد روی نداده است؛ اگرچه تعدیلهایی در بعضی از این بنگاه‌ها رخ داده ولی آلمان ظرف ۵ سال نرخ بیکاری را به کمتر از ۵ درصد رساند. یعنی در یک حاکمیت یا دولتی که کارها شفاف هست و فساد در آن غوغا نکند، مسیر جریان خصوصی‌سازی باید به افزایش درآمد سطح عمومی منجر شود.

می‌بینیم چطور سلطانی وظیفه‌ی طبقاتی خود را در دفاع از سرمایه‌داری به انجام می‌رساند. او توضیح نمی‌دهد که اگر سهم عده‌ی زیادی از مردم زیر خط فقر چین بیرون آمدن از خط فقر بود، این سهم چه نسبتی با سهم صاحبان بنگاه‌های اقتصادی خصوصی‌سازی شده داشت؟ میزان انباشتی که بانک‌های چینی را در صدر بنگاه‌های مالی جهان قرار داد و به‌وجود آمدن

۳. Treuhand.

۴. ذکر این نکته خالی از لطف نیست که خصوصی‌سازی گسترده پس از فروپاشی دیوار، موجب بیکاری بیش از چهار میلیون کارگر در آلمان شد. سلطانی این‌ها را کم‌اهمیت و ناچیز جلوه می‌دهد. همان‌طور که تعدیل نیرو برای همه‌ی سرمایه‌دارانی که می‌توانند به این واسطه سود ببرند، بی‌اهمیت است.

انحصارات در صنایع و تکنولوژی‌های پیشرفته و قرارگیری بیشترین تعداد سرمایه‌داران چینی در لیست ثروتمندترین‌ها در فهرست فوربس، بیان‌گر میزان بازتوزیع ارزش‌اضافی حاصله از این خصوصی‌سازی‌ها است. اگر این عوامل داخلی را همراه با عوامل خارجی چون نقش سرمایه‌های انباشت‌شده‌ی چینی در زنجیره‌ی جهانی انباشت و نیز نقش امپریالیستی مالیه‌گرایی چین در واردکردن فشار به طبقه‌ی کارگر کشورهای آفریقایی و جنوب شرق آسیا و با درجه‌ی کمتر به تمام پرولتاریا در جهان در نظر بگیریم، روشن می‌شود که چطور سرمایه‌داران چینی تنها اندکی از ارزش‌اضافی خلق‌شده‌ی داخلی و خارجی را صرف بیرون آمدن از خط فقر پرولتاریای داخلی می‌کنند. البته جهانی‌دیدن منفعت کارگران تنها در نظرگاه طبقه‌ی کارگر معنی پیدا می‌کند، وگرنه از منظر سرمایه‌داران، تنازع بقای‌شان همبسته‌ی دریدن یکدیگر است. چنین موضوعی با کیفیتی متفاوت در مورد اتحاد دو آلمان نیز برقرار است. سلطانی وضعیت اقتصادی ایران و رابطه‌ی بخش خصوصی واقعی با کارگران را چنین شرح می‌دهد:

در ۴۰ سال گذشته، اقتصاد ما کمتر از ۲ درصد رشد کرده، در حالی‌که اقتصاد جهانی بالای ۳۰۵ درصد رشد داشته است. دوستان کارگری مرتب برچسب لیبرالیسم به ایران و ساختار سیاسی آن می‌زنند. ایران در بین ۱۸۰ کشور دنیا جز بسته‌ترین کشورهای دنیا از نظر اقتصادی است. این اقتصاد لیبرال نیست، این اقتصاد بلیشو است و بنابراین مشکل، بخش خصوصی نیست؛ بخش خصوصی نیز بار سنگین قوانین و مقررات دولتی را دارد به دوش می‌کشد. سهم بخش خصوصی در این سال‌ها رشد نکرده، آنچه رشد کرده سهم بخش حاکمیتی غیردولتی بوده است. ما از منتقدان این شکل از خصوصی‌سازی هستیم.

گذشته از ترکیب من‌درآوردی و سرتاپا تناقض «بخش حاکمیتی غیر دولتی»، سلطانی که از غافله پر منفعت خصوصی‌سازی اموال عمومی عقب‌مانده، اقتصاد ایران را بسته و بلیشو می‌نامد؛ چرا که در جریان خصوصی‌سازی، بخش خصوصی واقعی بهره‌ی دندان‌گیری نبرده و بنابراین لیبرالیسم در ایران وجود ندارد. پرداختن به این موضوع از هدف اصلی نوشته خارج است. سلطانی در این زمینه از دیگر شرکایش بی‌سوادتر است که مفهوم لیبرالیسم را در برابری خرید و فروش نیروی کار مزدی بفهمد. او حمایت‌های گسترده دهه‌ی هشتاد از بنگاه‌های کوچک زودبازده را نادیده می‌گیرد، تعدیل قوانین حمایتی کار از کارگران را نادیده می‌گیرد. با این همه انگار از سر خیرخواهی هنوز سرمایه‌اش را از کشور خارج نکرده است. البته می‌دانیم اگر امکان

۵. "... دولت به هیچ‌روی نه قدرتی است که از بیرون به جامعه تحمیل شده باشد؛ و نه «واقعیت ایدئولوژیکی»، «تصویر و واقعیت عقل» چنان که هگل می‌گوید. بلکه، دولت محصول جامعه در مرحله‌ی معینی از تکامل است؛ پذیرش این است که جامعه در یک تضاد حل‌ناشدنی با خود درگیر است، و از این رو به ستیزهای آشتی‌ناپذیری که توان از میان بردن آن‌ها را ندارد، تقسیم گشته است. ولی برای اینکه این ستیزها، طبقات با منافع اقتصادی در تضاد، خود و جامعه را در یک مبارزه‌ی ناسودمند ناتوان نسانند، می‌بایست قدرتی پدید آید که در ظاهر بر سر جامعه بایستد، تا برخوردها را کاهش دهد و آنرا در محدوده‌ی «نظم» نگاه دارد؛ و این قدرت که از جامعه برمی‌خیزد، ولی خود را بر سر آن می‌گذارد، و خود را بیش‌ازپیش از آن بیگانه می‌کند، دولت است." (انگلس، ژوزف؛ منشا خانواده، مالکیت خصوصی و دولت؛ صفحه‌ی ۲۰۴؛ ترجمه‌ی خورشیدپارس؛ نشر دیگر؛ ۱۳۸۶) منظور انگلس از «نظم» همان مناسبات تولیدی و اجتماعی سرمایه‌داری است. پس ماهیت دولت برخاسته از پیگیری منفعت سرمایه‌داری و لاجرم سرمایه‌داران به‌طور اعم است. بنابراین عبارت «بخش حاکمیتی غیردولتی» همان قدر که اشاره به فساد حاکمان (دولتمردان) دارد، اشاره به وجود بخشی از سرمایه‌داران وابسته به حکومت دارد. به‌همین دلیل آن‌ها همان‌طور که داغز می‌گوید دچار فساد هستند. اما بخشی دیگر از سرمایه‌داران که به ظاهر رابطه‌ای با حکومت ندارند، پسر پیغمبر هستند. این تفکیک تنها برای تطهیر سرمایه‌داران و اثبات استقلال دروغین‌شان از دولت و اثبات دروغین میرا بودن از فساد طبقاتی بیان شده است.

سودآوری در یکی از آن کشورهای پیشرفته برایش وجود داشت حتما سودآوری را در پشت میهن پرستی مخفی نمی کرد. سلطانی پس از ایراد این نطق های بی نظیر در طرفداری از جامعه ی مستقل سرمایه داران، دغدغه های میهن پرستانه ی خود را چنین بیان می کند:

دغدغه ی همه ی همکاران من در بخش خصوصی واقعی، توسعه و اعتلای اقتصاد ایران است. با توسعه و اعتلای اقتصاد، هم کارگر می تواند رفاه لازم را داشته باشد و هم کارفرما می تواند سربلند باشد با ایجاد اشتغال و توسعه ی بنگاه خودش و هم می تواند تنه به تنه ی دنیا بزند. بخش خصوصی ما چیزی از ترکیه و امارات کم ندارد.

رفاه لازم! یعنی میزانی از رفع مایحتاج زندگی که امکان ادامه ی کار با بیشترین نرخ استثمار را فراهم کند و تضمینی باشد برای ادامه ی بازتولید نیروی کار؛ میزانی که بقای کارگران را به خطر نیاندازد و البته اگر قدرت خرید مناسبی هم داشته باشند، می توان بخش قابل توجهی از فروش محصولات یعنی آخرین بخش از تحقق ارزش اضافی را از دستمزدی که به آن ها پرداخت شده دوباره بازستاند: یک بازار داخلی قدرتمند.

ما به عمد تمام این نطق بلندبالا را یک جا آوردیم چرا که به صورت یک پارچه وضعیت یک کارفرما - احتمالا از نوع بازنده در مزایادات خصوصی سازی - را مطرح کرده است. همان طور که گفتیم او در ۱۳ دقیقه به صورت یک ضرب، به شیوایی تمام، در روز کارگر در مجرای که اصلاح طلبان تدارک دیده بودند بر ضد کارگران سخنرانی کرد. برخلاف سلطانی صحبت های نمایندگان جامعه ی کارگری حاضر در جمع را نمی شد به این شکل و یک دست بازگو کرد. هیچ کدام از نمایندگان جامعه ی کارگری نتوانستند همچون سلطانی مطالبی را با انسجام اما در دفاع از منافع طبقه ی کارگر مطرح کنند. بنابراین ما ناچار بودیم که بخشی از مطالب که به درستی وضعیت طبقه ی کارگر را نشان می داد نقل به مضمون کنیم.

بخشی در جواب به سلطانی در خصوص وضعیت بهتر کارگران در کشورهای پیشرفته چنین توضیح می دهد:

...کشورهایی را مثال زدید مثلا در اروپا مثل آلمان؛ شما این را نگفتید که در آلمان قوی ترین سندیکاها و اتحادیه های کارگری وجود دارد. یک بیانیه می دهند و تمام کارگران آلمان اعتصاب می کنند. هیچ کس هم باشون برخورد قهری و امنیتی نمی کنه. در فرانسه یک سال هر یکشنبه تمام سندیکاهای کارگری می ریختند تو خیابون. در آبان ۹۸ نت را قطع کردند و اون همه آدم را کشتند. سخنگوی سپاه آمد برای هکرون گری می خوند که ما سه روزه جمع کردیم و تو یک ساله نتونستی.

همچنین در مورد ارتباط سرمایه دارها با نهادهای قدرت در ایران اضافه می کند:

بعضی از دوستان می گویند نه، سرمایه مستقل... سرمایه دار وابسته، به نظر من تفاوتی نداره. سرمایه داری سرمایه داریه، سرمایه دار سرمایه داره. چه آقازاده باشه چه نباشه، چه به نهادی وابسته باشه، چه نباشه. در ایران من نمی پذیرم که سرمایه دار مستقل داریم. کسی که می خواهد رشد کنه در این ساختار و بنگاهش رشد کنه باید با نهاد قدرت کانال بزنه. اول هم با نهادهای امنیتی. اسدیگی با بانک داران و وزارت اطلاعات در ارتباط بود.

او به درستی «اقتصاد ملی» را با اشاره به وجود اختلاف بنیادی طبقاتی زیر سوال می برد:

واژه‌ی اقتصاد ملی يك فريبه. حق ما فقط يك دستمزده. مگر ما جزو ملت نيستيم؟ می‌گویند اگر هفت‌تپه را بدیم به دولت، پول ملت خرج هفت‌تپه می‌شود، مگر ما جزو ملت نيستيم؟

ما در مورد فريب‌بودن يا واقعي‌بودن اقتصاد ملی وارد جزئیات نمی‌شویم. او ابتدا اقتصاد ملی را فريبی برای پوشاندن وضعیت طبقاتی استفاده می‌کند و بعد اضافه می‌کند که مگر ما جزئی از ملت نيستيم. باید با تسامح بر بخشی ببخشاییم و بپذیریم که او از ادبیات بورژوازی برای نقد وضعیت استفاده می‌کند.

تا اینجا نمایندگان کارگری حاضر در جلسه به‌درستی بر ضرورت اتحاد و مبارزه‌ی کارگران و تشکیل‌یابی مستقل از بورژوازی، نقد خصوصی‌سازی، سرمایه‌داری‌بودن مناسبات در ایران، فساد گسترده در ساختار اقتصادی-سیاسی و تبعات آن برای کارگران و زیرسوال‌بردن اقتصاد ملی با اشاره به وضعیت متفاوت طبقات اجتماعی ذیل این «وحدت ملی»، تاکید کردند. حال به بررسی وجوه اشتراک بین نمایندگان این طبقات متخاصم و بررسی مصادیق و ریشه‌های آن می‌پردازیم.

آگاهی بورژوازی: اساس وجوه اشتراک در دیدگاه افراد حاضر در نشست

حاضرین در این نشست با وجود اختلاف در پایگاه طبقاتی در مورد مقوله‌ی «فساد» اشتراک نظر دارند. از یک‌طرف نمایندگان کارگری به فساد در واگذاری شرکت‌های‌شان به بخش خصوصی اشاره کرده و از سوی دیگر قافله‌ای از اقتصاددانان تا بخش خصوصی به‌اصطلاح واقعی تا سیاسیون و دغدغه‌مندان همگی به فساد در اقتصاد و ساختار سیاسی ایران و نهادهای امنیتی و نظامی پشتیبان آن می‌پردازند.

اسماعیل بخشی فساد در واگذاری شرکت نیشکر هفت‌تپه را با گزاره‌هایی همچون قیمت‌گذاری، روابط مالی مقام‌های دولتی و بانک‌داران و نهادهای امنیتی با مالکین جدید نشان می‌دهد. سلطانی با دست‌گذاشتن روی همین گزاره‌ها نشان می‌دهد که چطور اتفاقاً بخش خصوصی به‌اصطلاح واقعی نیز به همین دلایل قربانی خصوصی‌سازی در ایران شده است. شخصی به نام مه‌بان خصوصی‌سازی در ایران را واگذاری بنگاه‌های اقتصادی به نهادهای نظامی می‌داند. محسن که به گفته‌ی خودش یک جرم‌شناس است، زدوبند در واگذاری و نبود کارشناسی و ارزیابی از منابع مالی بنگاه‌های خصوصی را دلیل عدم استقبال از خصوصی‌سازی و مهمترین آسیب آن عنوان می‌کند.

دکتر داغز در نقش یک اقتصاددان در پاسخ به اسماعیل بخشی، اقتصاد ایران را یک «سرمایه‌داری رفاقتی-غارتی» تعریف کرده و از این تعریف با این پشتوانه دفاع می‌کند که این ترم در اقتصاد سیاسی است. داغز مشخصه‌هایی چون سواستفاده از قدرت برای منافع خود و نزدیکان، اعطای فرصت‌های انحصاری (همچون واردات، خودروسازی، سلطان شکر، واردات میوه و خروج منابع ارزی) به دوستان و رفقا و «عدم حاکمیت قانون» را از ویژگی‌های سرمایه‌داری رفاقتی برمی‌شمارد که از دولت نهم به بعد این روند شکل پرشتابی به خود گرفت. همچنین ویژگی دیگر این اقتصاد را «دست‌کاری در نظام قیمت‌گذاری»

عنوان کرده که در نبود حاکمیت قانون و دستگاه مستقل قضایی، بازار آزاد باعث کندن پوست مردم می‌شود. او در پاسخ به جناب نیلی، از طرفداران پروپا قرص اجرای ناب و بدون فساد خصوصی‌سازی که از داغ‌ن پرسیده بود: "چرا هر چیز خوب مثل بانک خصوصی، خصوصی‌سازی، کوچک کردن دولت و ... در این کشور به ضد خودش تبدیل می‌شود؟ به محض مخالفت سرکوب می‌شویم و متهم می‌شویم که می‌خواهید دولت را چپ کنید و دولت چاوزی می‌خواهید." بدون رد کردن خوبی آن چیزها می‌گوید: "تنها یک کلمه و آن هم منافع است. منافع حاصل از غارت منابع عمومی دلیل این است که هر چیز خوب مثل ... در ایران به ضد خود تبدیل می‌شود." برای نمونه به آزادی بورس بازان در تجمع و سرکوب تجمع‌ها و اعتراضات کارگران، فرهنگیان و بازنشستگان اشاره کرده و دلیل ضرر و زیان بورس بازان را چنین عنوان می‌کند که: "همه‌جای دنیا بازار سرمایه انعکاسی از تولید است در حالی که در ایران سرمایه‌گذاری در تولید منفی است و ضرردهی بورس از مدت‌ها قبل تذکر داده شده بود. دولت ۲۰۰ میلیون دلار برای جبران ضررهای بورس تزریق کرد." راغفر اذعان می‌کند که پاسخ اسماعیل بخشی و نیلی یکی است. و آن وجود سرمایه‌داری رفاقتی-غارتی است. باید پرسیم که چطور جواب یک کارگر مبارز و یک طرفدار خصوصی‌سازی ناب و حاکمیت قطعی بازار آزاد، یکی می‌شود؟

وجود فساد گسترده بخشی از واقعیت است، اما تمام واقعیت نیست و اتفاقاً همین بیان نیم‌بند است که مقوله‌ی فساد را نقطه‌ی اشتراک افراد حاضر می‌کند. نقطه‌ی اشتراک بین کسانی که در دوسوی نبرد طبقاتی ایستاده‌اند. اما این فساد چیست و ریشه‌ی آن کجاست؟ فساد از ویژگی‌های همیشه موجود در سرمایه‌داری است. اگر برای تعریف فساد از گفته‌های دانشمند اقتصاددان مان دکتر داغ‌ن کمک بگیریم، فساد یعنی سوءاستفاده از قدرت برای منفعت و البته ذی‌نفعان این منفعت صاحبین قدرت هستند. آیا اگر شانی ماورایی برای قانون و دولت و دستگاه قضایی در سرمایه‌داری قائل نباشیم و بدانیم نقش واقعی آن‌ها رسمیت بخشی به دزدی و فساد آشکار سرمایه‌داران در تمام نقاط دنیاست، عبارت سوءاستفاده از قدرت برای منفعت ویژگی مشترک تمام کشورهای سرمایه‌داری با هر درجه از رفاه نیست؟ آیا این فساد نیست؟ در کشورهای پیشرفته‌ی غربی، اتفاقاً به‌مدد همین رفاه نسبی و گفتمان‌های مسلط بورژوازی همچون دموکراسی‌خواهی، آزادی بیان، حق اعتراض و ... واقعیت این فساد و دزدی به شکلی روایت و درونی‌شده که انگار دولت حافظ منفعت عمومی بوده و همگان در مقابل دستگاه قضایی برابرند. حال آن‌که می‌دانیم سرمایه‌داران وجود دارند و اگر منفعتی وجود نداشته باشد حاضر به سرمایه‌گذاری و خرید نیروی کار نخواهند بود. پس آن‌ها با پشتیبانی دولت، دستگاه قضایی و قوانین، امکان خرید نیروی کار را پیدا می‌کنند و تنها بخشی از ارزش‌اضافی خلق‌شده را به او در قالب دستمزد می‌دهند. آیا این فساد نیست؟

به این معنی فساد از ماهیت مناسبات سرمایه‌داری سرچشمه می‌گیرد. آیا کشورهای سرمایه‌داری غربی با گفتمان‌های بورژوازی شفافیت و مبارزه با فساد، ماهیت فساد سرمایه‌دارانه را به چالش می‌کشند؟ خیر. اتفاقاً همین گفتمان‌ها اثری مضاعف در به انحراف کشیدن مبارزات کارگران در کشورهای غیرپیشرفته و با نرخ بهره‌وری پایین‌تر دارد. با خلق یک تصویر از جامعه‌ای که در آن کارگران در رفاه زندگی می‌کنند، حق اعتراض و تشکلیابی دارند و حتی در مجالس بورژوازی نمایندگانی برای خود انتخاب کرده که از منافع‌شان دفاع می‌کنند، یک بدیل نمایشی برای کارگران دیگر کشورها ارائه داده تا به‌جای دست‌گذاشتن

روی منشا اثر و پیگیری مبارزه‌ی طبقاتی، تمام نبرد با پذیرش نوعی سرمایه‌داری خوب (از نوع غربی‌اش) و نه برای ازمیان برداشتن‌اش دنبال شود.

هم‌زمان با پوشیده‌ماندن فساد در کشورهای پیشرفته و نامعلوم‌بودن ریشه‌های آن که همان مناسبات مبتنی بر استثمار کارگران است، دیگر کشورهای سرمایه‌داری همچون ایران در ملموس‌ترین شکل ممکن دچار فساد می‌شوند که قابلیت پوشاندن آن‌را ندارند. فساد که برخلاف کشورهای پیشرفته دیگر تنها صورتی مخفی ندارد، بلکه به علنی‌ترین و زمخت‌ترین شکل ممکن عیان است. دیگر سازوکاری وجود ندارد که این دمل چرکین به حادترین شکل خود را آشکار نسازد. همان‌طور که داغ‌خیز می‌گوید انحصارات خانوادگی در صنایع، واردات، خودروسازی و انواع و اقسام سلطان‌ها نمونه‌های روشن این فساد علنی و گسترده هستند. البته او به ماهیت طبقاتی فساد و ریشه‌های آن اشاره‌ای نمی‌کند بلکه می‌خواهد فساد علنی سرمایه‌داری ایران تبدیل به فساد مخفی کشورهای پیشرفته شود و یا سرمایه‌داری بد به سرمایه‌داری خوب تبدیل شود.

داغ‌خیز با مقایسه وضعیت اقتصادی ایران و کره‌ی جنوبی در ۶۰ سال گذشته با متغیرهایی همچون «درآمد سرانه‌ی سالانه» و فساد گسترده به این نتیجه می‌رسد که «عزم سیاسی» برای برداشتن موانع «توسعه» در اقتصاد توانست وضعیت به مراتب بدتر کره‌ی جنوبی را نسبت به ایران تغییر داده و کره را در موقعیت به مراتب بهتری نسبت به امروز ایران قرار دهد. در این‌جا چند پرسش به میان می‌آید:

۱- آیا می‌توان ذیل عامل «توسعه» منافع طبقاتی سرمایه‌دار و کارگر را یک‌جا بهبود بخشید؟ اگر چنین است این بهبودبخشی تا کجا ممکن است؟

خیر نمی‌شود؛ به این دلیل ساده که توسعه بر مبنای استثمار شکل می‌گیرد و بازتوزیع ثروت تنها تا جایی امکان‌پذیر است که استثمار یعنی مبنای توسعه پابرجا باشد.

۲- عزم سیاسی مربوط به چه نهادی است و این نهاد در کدام سمت نبرد طبقاتی قرار می‌گیرد؟

این شکل از توسعه، خواست طبقه‌ی سرمایه‌دار است و عامل عزم سیاسی آن دولت سرمایه‌داران است، بنابراین نمی‌توان از دولت طبقه‌ی سرمایه‌دار انتظار داشت که منافع طبقاتی پرولتاریا را تامین کند.

۳- دلیل عملکردهای متفاوت دولت‌های پیشرفته در مقایسه با عملکرد دولت‌های به اصطلاح کمتر توسعه‌یافته در قبال کارگران چیست؟

روش‌های سرکوب طبقه‌ی کارگر متفاوت است. در کشورهای پیشرفته، دولت‌ها مخالفتی با جنبش‌ها اتحادیه‌ای و سندیکالیستی^۶ ندارند و اتفاقاً از همین طریق از رادیکال‌شدن مبارزات طبقه‌ی کارگر و زیر ضرب بردن سرمایه‌داری جلوگیری

۶. "هرقدر صنعت مدرن و رقابت، بیشتر توسعه یابند، به همان اندازه عنصری که موجب ایجاد و پیشرفت اتحادیه‌ها می‌شوند، بیشتر پدیدار می‌گردند و به محض آنکه اتحادیه یک واقعیت اقتصادی شد و روزبه‌روز بر صلابت آن افزوده شد، دیگر مدت مدیدی لازم ندارد که یک واقعیت قانونی نیز شود." (مارکس؛ فقر فلسفه؛ ترجمه‌ی آرتین آراکل؛ نشر اهورا؛ ۱۳۸۳ صفحه‌ی ۱۷۷)

کرده و به‌طور مثال در جریان تعیین حداقل دستمزد با اشرافیتی که در صدر این اتحادیه‌هاست بهتر می‌توانند زدوبند کنند. برخلاف این رویه، در کشورهای چون ایران وجود هر سندیکا یا اتحادیه به دلیل استعمار متوحش‌گونه، هر لحظه ممکن است به سمت زیرضرب بردن سرمایه‌داری رفته و بنابراین هرگونه تشکلیابی مستقل طبقه‌ی کارگر را غیرقانونی اعلام می‌کنند.

۴- راه‌کار برون‌رفت از اقتصاد به‌اصطلاح رفاقتی آیا مشروط به یک عزم سیاسی است؟

خیر؛ اتفاقاً عزمی سیاسی برای به‌وجود آمدن چنین شرایطی وجود داشته است. برای به‌وجود آوردن و یا خارج شدن از این وضعیت، پیش از آن‌که کسانی آگاهی پیدا کنند، شرایطی مادی باعث شده است که چنین وضعیتی به‌وجود بیاید. آگاهی مسئولان در همین شرایط شکل گرفته است. عزم سیاسی تنها می‌تواند از سوی جناح‌های رقیب بورژوازی حاکم در یک جدال مستقیم به انجام رسد. این عزم سیاسی هیچ نسبت مستقیمی با مبارزه‌ی طبقاتی ندارد و نمی‌توان از طرفین این جدال انتظاری جهت تامین منافع پرولتاریا داشت.

مرور این نکته خالی از لطف نیست که تا اینجا وجه مشترک نمایندگان کارگر حاضر در نشست، نمایندگان بورژوازی و اقتصاددانان ما پرداختن به مسئله‌ی فساد در حاکمیت ایران است. این وجه اشتراک از یک سو و عدم ارائه‌ی تبیینی طبقاتی از مسئله‌ی فساد از سوی دیگر، وضعیت را در حالتی قرار داد که دو سوی این بحث به این وجه مشترک قناعت ورزیده و اختلافات خود را در چه باید کرده‌های خود مطرح کردند. برای آگاهی بیشتر در این خصوص، می‌توانید به کتاب «مبارزات کارگران هفت‌تپه، اوج‌ها و فرودها، نقدی رو به آینده» نوشته‌ی روزبه داسج، فصل سرمایه‌داری و فساد، صفحات ۵۶ الی ۷۳ مراجعه کنید.

چه باید کرده‌های ارائه‌شده در نشست

شخصی به نام آسایش در مقام چه‌باید کرد چنین می‌گوید: "طرح آلترناتیو ما شورا است. شورا را باید زندگی کرد." خاستگاه و هدف این شورا با شوراهای پتروگراکاملاً متفاوت است. این شورای آسایش بر مبنای این تحلیل ارائه‌شده که نظام سیاسی حاکم بر ایران یک نظام سیاسی غیردموکراتیک است. تنها راه مقابله با این استبداد، شکلی از دموکراسی مستقیم در همه‌ی ساحت‌های اجتماعی است. اگر منظور از دموکراسی، وجود آزادی جنبش‌های اجتماعی، آزادی بیان، حق اعتراض (البته به چیزی غیر از مناسبات سرمایه‌داری)، نبود نظارت استصوابی، آزادی حجاب، آزادی سگ گردانی، آزادی اقلیت‌های جنسی، نبود شورای نگهبان با شش فقیه و شش حقوق‌دان و ... است، ما شکلی در غیردموکراتیک بودن نظام سیاسی حاکم بر ایران نداریم، همان‌قدر که شکلی در چیرگی مناسبات سرمایه‌داری بر ایران نداریم، همان‌قدر که شکلی در پرولتاریزاسیون گسترده حتی در گوشه‌وکنار دورافتاده‌ترین مناطق ایران نمی‌بریم.^۷ دقیقاً به‌همین دلیل است که نیازی به برقراری یک حاکمیت

۶. "شکل دولت‌های بورژوازی فوق‌العاده متنوع است ولی ماهیت آن‌ها یکی است: این دولت‌ها هر شکلی داشته باشند، در ماهیت امر حتماً همه دیکتاتوری بورژوازی هستند." (لنین؛ مجموعه‌ی آثار؛ صفحه‌ی ۷۰۹؛ ترجمه‌ی محمد پورهرمان انتشارات فردوس؛ ۱۳۸۴) شوراخواهان امروز در به‌دنبال دموکراسی

بورژوازموکراتیک از نوع مذکور نداریم که بخواهد مناسبات پیشرفته‌تر سرمایه و پیشرفته‌تر سرکوب ایدئولوژیک طبقه‌ی کارگر را در ایران حاکم کند. نیازی نداریم که یک انقلاب بورژوازموکراتیک! به عاملیت بخشی دیگر از بورژوازی ذی‌نفع در ایران و حامیان غربی‌شان اتفاق بیافتد که با شکلی دموکراتیک!، همچنان کارگران تحت استثمار زندگی کنند. هرچند بر این نکته نیز واقفیم که چنین امری در واقعیت دست‌کم فی‌الحال، موجود نیست. برای اطلاع بیشتر به مقاله‌ی درخشان «از شوراها‌ی پتروگرا تا شوراها‌ی پست مدرن» نوشته‌ی پوریا سعادت، نشر اینترنتی مراجعه کنید.

همان‌طور که فساد به‌عنوان وجه اشتراک بین دو سوی طبقات متخاصم نقش به انحراف کشیدن مبارزات کارگران را دارد، خوانش غیردموکراتیک بودن نظام سیاسی ایران - که البته غیر دموکراتیک هم هست - دست‌یابی به دموکراسی را به‌عنوان هدف تعیین می‌کند و از این طریق مبارزات کارگران علیه سرمایه‌داری را منحرف می‌کند. مگر دموکراسی عالی‌ترین شکل دولت‌های بورژوازی نیست؟ پس چطور می‌تواند به‌عنوان هدفی برای مبارزه‌ی طبقاتی قرار گیرد؟ بدون یک انقلاب اجتماعی چطور می‌شود درون نظام سرمایه‌داری - مگر با سازش کاری با استثمارگران - به‌دنبال بدیل گشت؟ تمام مطالبی را که در مورد «فساد» مطرح کردیم می‌شود با جایگزینی واژه‌ی «استبداد» عیناً تکرار نمود. حال آن‌که شوراها‌ی پتروگرا تنها در حین و پس از انقلاب اجتماعی، نابودی دولت بورژوازی و برقراری دیکتاتوری پرولتاریا اتفاق افتاد. یعنی زمانی که قدرت عینی و ذهنی به‌دست طبقه‌ی کارگر افتاده بود و افق مبارزه، سرنگونی دولت بورژوازی و نفی مناسبات سرمایه‌داری بود. البته در آنجا یک حزب قدرتمند در مرکزیت وجود داشت که وظیفه‌ی سرکوب قهری عوامل بورژوازی را به‌عهده داشت و خوانشی که آسایش از دموکراسی دارد در آن زمان نبود و در آینده نیز نباید باشد. الگوی آسایش از دموکراسی بورژوازی غربی گرفته‌شده، حال آن‌که شوراها‌ی پس از انقلاب در بستر سرکوب قهری استثمارگران و حاکمیت اکثریت بر اقلیت یعنی دیکتاتوری پرولتاریا شکل گرفتند. هیچ بعید نیست که همین آرزومندان شورا در شرایط سرمایه‌داری با شنیدن دیکتاتوری پرولتاریا چون بید بر خود بلرزند. برای آگاهی بیشتر در مورد ریشه‌های تئوریک شوراگرایی و پیداشدن چپ ریویزیونیست دموکراسی‌خواه، پیشنهاد می‌شود متن «چپ علیه کمونیسم» نوشته‌ی وحید آمدی، نشر اینترنتی را مطالعه کنید.

شخصی به‌نام چگینی تحلیل‌اش از وضعیت موجود را چنین بیان می‌کند که: "نئولیبرالیسم اقتصادی [در ایران وجود دارد] در حالی که لیبرالیسم سیاسی هنوز شکل نگرفته و تشکل‌ها آزادی ندارند بلکه در کنار مساجد و صداوسیما به تبلیغ برای نظام و مهار کارگران می‌پردازند. برای چگینی دو هدف وجود دارد: نئولیبرالیسم اقتصادی و لیبرالیسم سیاسی. از نگاه او مشکل اینجاست که لیبرالیسم سیاسی همراه با نئولیبرالیسم اقتصادی در ایران اتفاق نیفتاده و اگر نئولیبرالیسم اقتصادی به جان کارگران افتاده آن‌ها نمی‌توانند از مواهب لیبرالیسم سیاسی که همان آزادی تشکل‌ها - سندیکالیسم سازش‌کار با استثمارگران - برای اعتراض است استفاده کنند. پس بدیل او برقراری لیبرالیسم سیاسی است. البته این دو مفهوم را تنها می‌توان به‌شکلی بین‌الذهانی و سطحی از چگینی قبول کرد و ما این عبارت‌پردازی را به‌صورت مفهومی زیر سوال نمی‌بریم: انگیزه‌ی مباحثه‌ی دقیق‌تر را

هستند، الگوی این دموکراسی را از کشورهای پیشرفته‌ی غربی یعنی کشورهای پیشرفته‌ی سرمایه‌داری گرفته‌اند. آن‌ها ترکیب پیچیده‌ای از اپورتونیسم و ریویزیونیسم هستند. نوعی از دیکتاتوری بورژوازی (نمونه‌ی دموکراسی غربی) را می‌خواهند به‌عنوان هدف مبارزات کارگران قرار دهند.

سطح بالاتری از خرد ایجاد می‌کند. با این همه تا همین جای کار می‌توان نزدیکی بین آراء چگینی و آسایش را فهمید. هر دو در عمل نئولیبرالیسم یعنی استثمار متوحش عصر حاضر را پذیرفته و به‌دنبال دموکراسی در نظام سرمایه‌داری هستند.

شخص دیگری به‌نام محسن به روش دیگری به موضوع نگاه می‌کند: او حق‌خواهی را از خود دولت استثمارگران یعنی جمهوری اسلامی طلب می‌کند و آسیب‌شناسی‌اش از موضوع چنین است که کارشناسی و ارزیابی قیمت‌بنگاه‌ها توسط نهاد خصوصی‌سازی باعث این همه اعتراض شده است. پس خود حاکمیت به‌طور عام و نهاد خصوصی‌سازی به‌طور خاص باید دست‌به‌کار شده و از فساد جلوگیری کنند. این صحبت‌ها به گفته‌های داغ‌خ‌شبهت دارد. گویی استثمارگران نیاز به آگاهی نوینی دارند و چه خوب که ما به آن‌ها گوشزد کنیم!

مرتضی که صاحب مجتمع تجاری است از حضور در شبکه‌ی تازه‌تاسیس کلاب‌هاوس هیجان‌زده‌شده و نوع‌دوستی خود را در کنار آگاهی از نبود عواقب ملموس حرف‌هایش در تجارتش یک‌جا جمع می‌کند و از مشکلات در قوانین موجود برای تشکیل‌یابی کارگران در مقابل مشکلات معیشتی می‌گوید. این درحالی‌است که کمی پیش‌تر گفته بود به‌دلیل کرونا بخشی از نیروی کار مشغول در مجتمع تجاری‌اش را تعدیل کرده است. این تناقضات هیجان‌زده را تنها می‌توان در فضای پست‌مدرنی درک کرد که جنبه‌ی طنزآمیز سیال این جلسه را نمایان سازد. اما قسمت دردناک موضوع آنجاست که بخشی در جواب به مرتضی می‌گوید: "... راست می‌گه مگه ما منکر اینیم؟ تمام بیانیه‌هایی که دادیم همه روی بحث کروناست. هیچ‌کس هم حاضر نیست استعفا بده. دولت هم تعطیل نمی‌کنه چون مجبوره به شما خسارت بده. در هفت‌تپه ۴۰۰۰ نفر کار می‌کنند بدون وسائل بهداشتی. کرونا یک معضل اجتماعی است و همه را از کارگر و کارفرما درگیر کرده است. مسئولش دولت است." چطور می‌شود که یک مبارز کارگر گفته‌های یک سرمایه‌دار را تایید کند؟ او اضافه می‌کند که تمام بیانیه‌های یک سال اخیرشان همین حرف‌ها را تایید کرده است. خواننده‌ی این سطور می‌تواند مقاله‌ی «این یک بیانیه کارگری نیست» نوشته‌ی جلال اعتمادزاده، نشر اینترنتی را در مورد عملکرد تشکل‌ها و مبارزین کارگری در پیگیری این مطالبه بخواند؛ ما به این موضوع نخواهیم پرداخت.

شخصی به‌نام محمدحسین حیدری پادکست «به‌تدریج» را به حضار معرفی کرده و می‌گوید در درجه‌ی اول اهمیت دارد که روایتی از وقایع هفت‌تپه ارائه شود و ادامه می‌دهد که دو روایت از خصوصی‌سازی هفت‌تپه موجود است: در یکی اسدیگی مظلوم بوده و در دیگری کارگران هفت‌تپه. و از آنجا که محمدحسین طرفدار روایت دوم است، به اسماعیل بخشی توصیه می‌کند که باید با کاظمی -یکی از مدیران هفت‌تپه پیش از خصوصی‌شدن که در برهه‌ای برای شکستن اعتصاب دوباره، از سوی مالکین خصوصی به‌کار گرفته شد- مباحثه کند و این باعث می‌شود که روایت صحیح به دیگران ارائه شود. مسائلی که محمدحسین مطرح می‌کند کاملاً همسو با همان پادکست به‌تدریج با اجرای اسماعیل محمدولی است. محمدولی با زیرکی و هوشمندی تمام عیاری یک گزارش خبری مفصل از هفت‌تپه ارائه می‌دهد و چه‌باید کرده‌های خود را از خلال این روایت به کارگران و دغدغه‌مندان حقنه می‌کند. حرف حساب او این است که کارگران مظلوم واقع شده‌اند، آن‌ها به‌دنبال تحقق مطالبات

معیشتی خود هستند و باید راهی برای مبارزات صنفی خود از خلال تجربیات چندساله‌ی اعتراضات‌شان بیابند. بعد نشان می‌دهد که تنها تشکلی که در شرایط حاضر می‌تواند مطالبات صنفی کارگران هفت‌تپه و به تبع آن دیگر بنگاه‌ها را تامین کند تشکل‌های قانونی موجود مانند شورای اسلامی کار است. پس پیش‌فرض او جدایی مطالبات صنفی از مطالبات سیاسی کارگران است. این لاطانات که بین مطالبه‌ی صنفی و سیاسی جدایی می‌اندازد و از این راه به تشکل‌های زرد بورژوازی رسمیت می‌بخشد تنها از عهده‌ی یک ژورنالیست طرفدار بورژوازی جمهوری اسلامی برمی‌آید. در بخش بعدی به رابطه‌ی مطالبات صنفی و سیاسی کارگران بازخواهیم گشت. خواننده‌ی این سطور می‌تواند برای آگاهی از روند مبارزات کارگران هفت‌تپه به متن «مبارزات کارگران هفت‌تپه، اوج‌ها و فردها، نقدی رو به آینده» نوشته‌ی دوزبه‌ی داسخ نشر اینترنتی مراجعه نماید.

حال به چه‌باید کرد اقتصاددان خواهیم پرداخت. او در مورد رفع بیکاری و وعده‌های نامزدهای انتخابات ریاست جمهوری می‌گوید: "وعده‌های انتخاباتی برای اشتغال امکان‌پذیر است ولی نیازمند تغییر در نگاه در مسائل اقتصادی، سیاسی و اجتماعی است. برای این تغییر، نیاز است که آگاهی در میان مسئولان پدید آید... بدون تغییر نگاه امکان اصلاحات وجود ندارد." این مسائل در سطح سیاسی مطرح می‌شوند و نه در سطح بهبود معیشت روزمره‌ی کارگران یک بنگاه؛ پس باید این حرف‌ها را در سطح کلان دسته‌بندی نمود. در این سطح او از اصلاحات حرف می‌زند در حالی که در سطح کلان چیزی جز یک انقلاب اجتماعی وضعیت استثمار کارگران را از بین نمی‌برد. از گفته‌های داغ‌و‌چین برمی‌آید که راه کارهای کلانش با پیش‌فرض پذیرش یک دولت سرمایه‌داری مطرح می‌شود. همچنین او به‌صورتی تخیلی واقعیت‌های وضعیت سرمایه‌داری در ایران و راه-کارهای مقابله با بحران‌های سرمایه و تنازعات دولت‌های بورژوازی با یکدیگر را نادیده می‌گیرد و به‌جای درک این که چرا جمهوری اسلامی به سیاست‌های تعدیل‌ساختاری در اقتصاد و سیاست با این روش خاص روی آورده، تغییر در آگاهی مسئولان را برای رسیدن به عدالت اجتماعی در بهشت دولت‌رفاه خود ضروری می‌داند. او رهایی را از زندان‌بان طلب می‌کند. او اضافه می‌کند که "سرمایه و قدرت همیشه نیازمند هم‌اند؛ نتایج آن سرکوب یا منحرف کردن اعتراضات است." او کوتاه‌فکر نیست و اگر بین سرمایه و قدرت در کشورهای پیشرفته فاصله می‌اندازد از آگاهی سیاسی‌اش در دفاع از بورژوازی است. از حرف‌های او چنین برمی‌آید که بین سرمایه و قدرت در کشورهای پیشرفته فاصله‌ای وجود دارد. البته این واقعیتی است که بین قدرت و سرمایه در بعضی کشورهای پیشرفته، فاصله‌ای به مراتب بیشتر از کشورهایی چون ایران وجود دارد. یعنی در آن کشورها فساد (خاص) علنی - و نه آن فساد (عام) طبقاتی که بالاتر توضیح دادیم - کمتر است و یا با چشمان بسته قابل مشاهده نیست و دولت با برقراری خدمات عمومی، حساب خود را به‌ظاهر با سرمایه کم‌رنگ‌تر کرده است. با این همه هر دوی این نوع کشورها تاجایی این فاصله را حفظ می‌کنند که نظم مناسبات سرمایه به‌خطر نیافتند. منظور او از اعتراضات، سطح معیشتی اعتراضات است در حالی که وقتی از رابطه‌ی قدرت و سرمایه سخن می‌گوید، سطح کلان سیاست را مطرح می‌کند. به لطف این تردستی، افق مبارزات کارگری در ایران که در مرحله‌ی فعلی از نگاه او در سطح معیشتی است با افق اصلاحات کلان سیاسی مد نظر خودش که دولت رفاه است پیوند می‌خورد. او اضافه می‌کند که برای دستیابی به دولت‌رفاه مدنظرش مهم‌ترین رمز، "عزم

سیاسی برای سرکوب موانع توسعه" است. در ادامه با مثال‌هایی نشان می‌دهد که چطور کره‌ی جنوبی با اوضاع اقتصادی به مراتب بدتر از ایران، ظرف شصت سال توانست با تغییر آگاهی مسئولان و وجود عزم راسخ برای مبارزه با فساد که مانعی برای «توسعه» است به پیشرفت‌های چشم‌گیری دست یابد. اتفاقاً دلیل عمده‌ی بسیاری از سرکوب‌ها از طرف حکومت را می‌توان به عنوان سرکوب موانع توسعه دانست: اگر کارگران به حقوق خود اعتراض کنند و سد راه سرمایه‌گذاری شوند، آیا نباید آن‌ها را مانعی برای توسعه دانست و سرکوب کرد؟ داغ‌خیز برای افشای فساد در ایران از اطلاعات میدانی خود استفاده کرده و نمونه می‌آورد که خودش مهر محرمانه روی اسناد فساد نامزدهای انتخابات و یا شهرداری تهران در زمان قالیباف زده است و با مظلومیت چندش‌آوری اضافه می‌کند که اگر اسمی بیاورد مجبور است که فردا پاسخگو باشد. کسی که به گفته‌ی خودش بخشی از فساد اداری حاکمیت ایران است و مهر محرمانه برای سرپوشی فساد علنی می‌زند - و نیز از مهم‌ترین تربیون ایدئولوژیک حکومت سرمایه‌داری ایران یعنی صداوسیما فرصت ابراز نظر برای دفاع از توسعه‌گرایی بورژوازی می‌یابد -، با افق سیاسی رسیدن به دولت‌رفاه - البته با عاملیت مسئولینی از حکومت بورژوازی که به این امر خطیر آگاه! شده‌اند - در روز کارگر به‌عنوان حامی اعتراضات کارگران حاضر شده است. آیا او چه در خفا و چه در عیان دشمن طبقه‌ی کارگر نیست؟ آیا هدف او به انحراف کشاندن مطالبات معیشتی و سیاسی کارگران نیست؟ اتفاقاً مبارزین کارگری باید او را در چنین نشست‌هایی هدف حمله مستقیم و بی‌امان قرار دهند.

سلطانی که نماینده‌ی مستقیم کارفرمایان به اصطلاح بخش خصوصی واقعی در جلسه است، چه باید کرد داغ‌خیز را این‌گونه زیر سوال می‌برد: "عزم سیاسی هم در این ساختار نمی‌تواند اصلاح بکند چون ساختار چند دولتی است. ما دولت پنهان نباید داشته باشیم. چگونه یک بنگاه غیردولتی (احتمالاً منظورش حصولتی است) می‌تواند هر کاری بکند و دولت هم نمی‌تواند جلویش بایستد؟" در واقع او حرف‌ها و آرمان‌های داغ‌خیز را بدون هرزگی در دفاع از رسیدن به دولت رفاه بیان می‌کند. چرا که داغ‌خیز از دولت به‌طور مستقیم حقوق می‌گیرد و قسمتی از این دستگاه است ولی سلطانی به‌مدد سرمایه‌اش توان این‌را دارد که کارگرانش را استثمار کرده و پول به جیب بزند بدون این‌که مستقیماً با نهادهای حکومت بورژوازی جمهوری اسلامی وارد زدوبند شود. او فرصت می‌یابد که در قامت یک استثمارگر هم‌صدا با بخش از دیگر استثمارگران، حاکمیت را به عنوان سیبل، هدف قرار دهد. آیا بین کارگران یعنی استثمارشدگان و استثمارگران نباید تفاوتی در مواجهه با مسئله‌ی دولت وجود داشته باشد؟ اولی هدفش نابودی دولت سرمایه‌داران است ولی دومی هدفش رسیدن به دولت سرمایه‌داری مطلوب خودش است. آیا نمایندگان مبارز کارگر نباید بین خود و این استثمارگران یک خط فاصل کشیده و حساب خود را از این دشمنان طبقاتی خود جدا کنند؟ برخلاف نمایندگان بورژوازی از جمله اقتصاددانان، مبارزین و نمایندگان کارگر در مورد چه باید کرد هم پاسخی مغشوش به وضعیت دادند. بخشی در مورد بازپس‌گیری هفت‌تپه از کارفرمای خصوصی، می‌گوید:

من می‌گم بدمیم به کارگرا، می‌خوام سر به تن هیچ دولتی نباشه. دولت باید تاوان پس بده. صحبت سر چیزی نیست که در آینده می‌آد، صحبت سر چیزی است که الان هست. مدیران قبلی نه دولتی بلکه از کارگران بودند.

در اینجا معلوم نیست که خواسته‌ی بخشی از تحویل هفت‌تپه به کارگران چیست؟ آیا نوعی خودمدیریتی از نوع جنبش اشغال کارخانه‌ها در آرژانتین است یا بازگشت به مدل دولتی که همه‌ی کارگران و مدیران در استخدام دولت بودند؟

او در جواب به مینای و چگینی به درستی به موضوع تشکل‌های زرد به اصطلاح کارگری اشاره می‌کند:

اصلا یکی از مهمترین خواسته‌های تمام کارگران داشتن تشکل مستقل کارگران است چون ما هیچ امیدی به گرفتن حقان از دولت نداریم. مثلا همین خانه‌ی کارگر، ما اصلا این‌رو کارگری نمی‌دونیم. به تشکلیه که به نام کارگر داره برای احزاب سیاسی کار می‌کنه، یا مثلا شورای اسلامی کار، این اسمش فقط به وبترینه. اساسنامه‌اش و چارترش رو کارگران نمی‌نویسند.

و بعد به سرکوب مجمع نمایندگان کارگران هفت‌تپه اشاره می‌کند. با این همه نمی‌گوید که چه شکلی از تشکل‌یابی کارگران هفت‌تپه باید در دستور کار مبارزه قرار گیرد.

بخشی پس از تاکید بر وجود سندیکاها و قدرتمند در آلمان در جواب به سلطانی می‌گوید: "ما معترضیم و رای نمی‌دیم ولی به مردم می‌گیم روی پای خودمون وایسیم. نهادهای اجتماعی رو تقویت کنیم، تشکل‌های کارگری را تقویت کنیم." بخشی به درستی تاکید می‌کند که در انتخابات شرکت نمی‌کنیم، ولی در ادامه تشکل‌های کارگری را به سطح یک نهاد اجتماعی همچون دیگر نهادها - می‌توان طرف‌داران حقوق زنان، نهادهای طرف‌دار محیط زیست، طرف‌داران خودمختاری و آزادی قومی/مذهبی و ... را نام برد - تحلیل می‌برد. این که چرا از عبارت تحلیل‌بردن استفاده کردیم به این دلیل است که اگر هدف اولیه‌ی تشکل‌های مستقل کارگری، اتحاد و مبارزه و تلاش برای برآورده کردن مطالبات کاری و معیشتی خود است، در گام نهایی نظم سرمایه‌داری را به چالش می‌کشند. اگر گام نهایی آن‌ها یا هدف نهایی‌شان تنها تامین مطالبات معیشتی باشد، همچنان ادامه‌ی استثمار خود را پذیرفته‌اند. پذیرفته‌اند که همچون نهادهای اجتماعی دیگر با پذیرش حاکمیت سرمایه‌داری، از دولت سرمایه‌داری طلب امتیاز کنند. همین تشکل‌ها می‌توانند در بزنگاه‌هایی با دولت و سرمایه‌داران ساخت و پاخت کنند. مثال‌های فراوانی از عملکرد خیانت‌آمیز اتحادیه‌ها و سندیکاها در تاریخ وجود دارد. آن‌ها به واسطه‌ی قدرتی که می‌گیرند و پیشنهادات دندان‌گیری که از طرف دولت و سرمایه‌داران دریافت کنند، چیزی جز دشمنان طبقه‌ی کارگر نمی‌شوند.

بخشی در تایید اقتصاد رفاقتی چنین می‌گوید:

اقتصاد رفاقتی هست، چطور می‌خواهین درستش کنین؟ ما پیشنهاد آنارشیستی نمی‌دیم؛ در رفرمیستی‌ترین حالت بدون خیابون نمی‌شه. تشکلات و اعتراضات حتی با نگاه رفرمیستی و نه براندازی و انقلاب و... بدون خیابون نمی‌شه.

ما توضیحات کافی را در مورد اقتصاد رفاقتی در بخش‌های قبلی دادیم و آن‌را از منظر طبقاتی بررسی کردیم. بخشی می‌گوید که متشکل شدن و اعتراضات بدون خیابان به نتیجه نمی‌رسد. البته وقتی اعتراضات به خیابان کشیده می‌شود برد سیاسی و تبلیغاتی زیادی دارد، بسیار بیشتر از اعتراضی در محیط کار، با این وجود خیابان میان‌بر یا جایگزین تشکل‌یابی نیست. تشکل‌یابی کارگران یک شرکت بر مبنای منافع مشترک‌شان شکل می‌گیرد. آن‌ها دشمن مشخصی در لحظه‌ی اعتراض دارند که کارفرماست. نیروی جمعی آن‌ها باید یک شکل منسجم بگیرد. با آن شکل منسجم که تشکل کارگری مستقل از بورژوازی

است، آن‌ها قدرت می‌یابند تا با اتحاد به اقتضای شرایط با اعتراض و یا اعتصاب کارفرمای خود را در این نبرد تحت فشار قرار دهند. کارگران می‌توانند در شرایطی مشخص با راهپیمایی و اعتراض در خیابان صدای خود را بلندتر فریاد بزنند اما نمی‌توانند خیابان را جایگزین یا میان‌بر تشکل قرار دهند.

بخشی ادامه می‌دهد که:

مارو به‌عنوان مخربین اقتصاد کشور معرفی می‌کنند. می‌گن می‌خواهیم کشور رو تبدیل به کره‌ی شمالی یا ونزوئلا کنیم. مگر ما دیوانه‌ایم؟ ما دنبال آزادی هستیم. اونجا استبدادیه. انگار اینجا سوئیسه. [خنده] اونجا حجاب آزاده، زناشون می‌تونن بخونن می‌تونن برقصن. [با ذوق] ما به دنبال هر چی هستیم که بتونه حال مردم رو خوب کنه. [با مهربانی] حتی ممکن عقاید من نباشه. [به شیوه‌ای دموکراتیک] منم به عنوان یک شهروند، به‌عنوان یک ایرانی، به‌عنوان یک کارگر... [یک شهروند خوب]

او می‌گوید به دنبال آزادی است و نه استبداد. مضامین این آزادی را هم علاوه بر آزادی تشکلات کارگری که پیشتر گفته بود با آزادی حجاب و رقص تکمیل می‌کند. از خوب کردن حال مردم می‌گوید و بر حقوق شهروندی تاکید می‌کند. پس او به‌عنوان یک شهروند و جزئی از مردم ایران به دنبال آزادی است حتی اگر عقاید خودش نباشد. در اینجا دیگر او در قامت یک کارگر مبارز نیست. او مضامین مبارزه‌ی طبقاتی را به سخره گرفته و از توده‌ی بی‌طبقه‌ی مردم حرف می‌زند. او به دنبال آزادی است نه آزادی از قید و بند طبقاتی جامعه بلکه آزادی از استبدادی که نه به تشکلات کارگری اجازه بروز می‌دهد و نه برای زنان رقص و حجاب و آواز را آزاد کرده است. اگر می‌پذیرفتیم که عقاید او بر مبنای پیگیری منافع طبقاتی کارگران است، او حتی حاضر است برای حال خوب مردم! از عقایدش بگذرد. چه شهروند دموکراتی... او دیگر یک کارگر مبارز نیست. او تبدیل به فعالی در حیطه‌ی جامعه‌ی مدنی شده است. آنجا که نهادهای اجتماعی باید تقویت شوند، دموکراسی باید برقرار شود، آزادی باید وجود داشته باشد، حقوق شهروندی رعایت شود و حرفی از تضادهای طبقاتی و نبرد طبقات اجتماعی جز در سطح اتحادیه‌گرایی و سندیکالیسم به میان نیاید و یا اگر به میان هم می‌آید به شکلی دموکراتیک، اگر اکثریت بخواهند، می‌شود از آن کوتاه آمد. چه شخصیت دل‌فریبی! آیا کسی که در قامت یک مبارز کارگر در چنین نشستی حضور می‌یابد و پشتوانه‌ی نمایندگی چند هزار کارگر شرکت هفت‌تپه را به همراه خود دارد، اجازه دارد چنین خیانتی را به هم‌زمانش کند و این چنین از پیگیری منافع کوتاه‌مدت و بلندمدت آنان به نفع مسائل پررنگ و لعاب بشردوستانه کوتاه بیاید؟ چه نوع دوستی دموکراتیکی! و البته چه خیانتی. بخشی خود را به‌عنوان «یک شهروند بدون تعصب» از جبهه‌ی هم‌زمانش جدا کرده با دشمنان طبقاتی خود هم‌صدا می‌شود. او در ابتدای جلسه تصویر ایدئالی از جامعه‌ی بدیل خود ارائه داده است، آنجا که می‌گوید:

دولت باید کوچک شود، سرمایه‌دار باید بیاید و سرمایه جذب شود، دولت باید سرمایه‌اش را صرف مسائل اجتماعی و عمومی کند و فقط صرف نظارت کند، این‌طوری وضع اقتصاد کشور خوب می‌شود.

باید تبریک گفت به بورژوازی که توانسته است متوحش‌ترین سیاست‌های تعدیل ساختاری اقتصاد را در اذهان کارگر مبارزی از طبقه‌ی کارگر که زندگی‌اش در چند سال اخیر تحت فشار همین عوامل روبه‌نابودی بوده، رسوخ دهد. آیا این‌ها نسخه‌ی پیشنهادی بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول به کشورهای در حال توسعه نیست که پیش از آن، بسیاری از کشورها منطقا

به درستی اجرای آن رسیده‌اند؟ آیا این‌ها تایید همان اصل ۴۴ قانون اساسی برای خصوصی‌سازی و کوچک‌شدن دولت نیست؟ اگر قرار است با چنین آگاهی ضد طبقه‌ی کارگری به خیابان بیاییم و فریاد آزادی سر دهیم آیا چنین شکلی از مبارزه تنها نقش منحرف‌کننده در مبارزه‌ی طبقاتی ایفا نمی‌کند؟ اگر با این آگاهی به خیابان بیاییم، چرا باید تعجب کنیم اگر عده‌ای نیز در شوروشوق خیابان به فکر «رضاشاه روح‌ت شاد» نیافتند. چرا در مواجهه با چنین گرایش، امثال محمدولی و بسیجیان نیابند و اعتراضات کارگری را برای خود مصادره نکنند؟ چرا دستگاه سرکوب حکومت بورژوازی جمهوری اسلامی نتواند انواع و اقسام برچسب‌های متفاوت را به تظاهرکنندگان خیابانی بزند، بین‌شان تفرقه بیندازد و زندانی و سرخورده‌شان کند؟

ما امیدواریم که بخشی به خطاهای خود پی‌برده و به مسیر مبارزه‌ی طبقاتی بازگردد. با وجود تمام پتانسیل‌هایش برای تبدیل شدن به اسانلوه‌ها و هنوز فرصت دارد که منافع طبقه‌اش را در کنار هم‌زمانش پیگیری کند.

تا اینجا بدیل‌های خرد و کلان ارائه‌شده در این جلسه را مورد نقد و بررسی قرار دادیم. ریشه‌های شورآرایی امروز در ایران را برای رسیدن به یک انقلاب بورژوازموکراتیک نشان دادیم. از گرایش‌های مبارزه با فساد گفتیم چه آنجا که داخل چنین موضوعی را مشروط به آگاهی مسئولان نمود و چه آنجا که طرفداران محورمقاومتی همچون محمدولی و شرکا مبارزه با فساد را از پایین و با پیگیری تشکلی‌یابی کارگران در نسخه‌های شورای اسلامی کار به‌عنوان چه‌باید کرد ارائه دادند. خیابان‌گرایی را به‌عنوان راهکاری بدون پشتوانه‌ی تشکلی‌یابی منسجم نقد کردیم و نشان دادیم که چگونه بخشی به‌جای ظاهرشدن در قامت یک کارگر رزمنده با تحلیل‌بردن مبارزه‌ی طبقاتی به سطح نهادی اجتماعی هم‌ارز دیگر جنبش‌های درون جامعه‌ی مدنی، تبدیل به شهروندی دموکرات شد و به‌همین صورت به هم‌زمانش خیانت کرده است.

در ادامه با روشن کردن ارتباط بین مطالبه‌ی اقتصادی و سیاسی نظری کوتاه به چه‌باید کرده‌های مبتنی بر پیگیری منافع کوتاه‌مدت و بلندمدت طبقه‌ی کارگر خواهیم پرداخت.

چه نسبتی بین مبارزه‌ی اقتصادی یعنی پیگیری مطالبات معیشتی کارگران از کارفرمایان و مبارزه‌ی سیاسی یعنی پیگیری مبارزات کلان سیاسی در مواجهه با حاکمیت بورژوازی وجود دارد؟

ضرورت پرداختن به نسبت مبارزه‌ی اقتصادی و مبارزه‌ی سیاسی در این بخش از نوشته این است که اولاً به دلیل بحران‌های فراگیری که طبقه‌ی کارگر، زحمت‌کشان و فرودستان از یک سو و طبقه‌ی متوسط و بخشی از طبقه‌ی سرمایه‌داران از دیگر سو را درگیر خود کرده، تحلیل ارائه‌شده از وضعیت و بیان چه‌باید کرده‌ها از سوی تمامی اقشار حاضر در جلسه از وضعیت اقتصادی شروع و تا سطح سیاسی ادامه می‌یافت. بنابراین پرسش نسبت میان مبارزه‌ی اقتصادی و مبارزه‌ی سیاسی مسئله‌ای است

که خود واقعیت پیش روی ما گذاشته است. ثانیاً ما نیز مدعی هستیم که بدون نشان دادن نسبت بین این دو و رابطه‌ی تنگاتنگ‌شان نمی‌توان به تصور درستی از وضع موجود و پیگیری مبارزه‌ی طبقاتی دست‌یافت. بنابراین ناگزیریم با ارائه‌ی یک صورت‌بندی نشان دهیم که در هر وهله از مبارزه‌ی اقتصادی چطور سیاست طبقاتی پرولتاریا یک گام به پیش می‌رود و در هر وهله‌ی مبارزه‌ی سیاسی چطور منافع کوتاه‌مدت و بلندمدت اقتصادی کارگران و فرودستان تامین می‌شود.

هنگامی که تمام مناسبات اجتماعی در ایران (و جهان) بر مبنای مناسبات سرمایه‌داری تنظیم شده است، توده‌های بزرگ و کوچکی از کارگران زیر یک سقف و برای هدف تولید یک نوع محصول نهایی، بر اساس همین نظم جمع می‌شوند. متمرکز-شدن کارگران در یک بنگاه اقتصادی و تقسیم کار موجود در آن برای افزایش بهره‌وری تولید، تضمین‌کننده‌ی حداکثر سودی است که به جیب کارفرما و صاحب آن بنگاه می‌رود. این، سازماندهی کارگران تحت شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری است. عامل آن بورژوازی است و تثبیت/تضمین‌کننده‌ی بقای آن به‌صورت کلی به‌عهده‌ی حاکمیت با نهادهای متفاوتی از قانون‌گذار (که به این نظم مشروعیت می‌بخشد) تا مجریه (که موظف است قوانین مشروعیت‌بخش را اجرا کند) و قضاییه/پلیس (که موظف است ضامن برخورد با خاطیان از قوانین باشد) می‌باشد.

سودآوری کارفرما به میزان استثمار کارگران نیز وابسته است. علاوه بر این اگر این سودآوری کم شود و یا به میزان مشخصی رشد نیابد، سرمایه‌داران دست‌به‌کار افزایش استثمار کارگران می‌شوند. اما اتفاقی در حال وقوع است. کارگران متمرکز به منافع مشترک‌شان واقف می‌شوند. دردهای مشترک‌شان را درک می‌کنند. نیروی تجمیع‌شده برای افزایش سودآوری به نیروی در مقابل سودآوری تبدیل می‌شود: کارگران در چنین شرایطی دست به اعتراض می‌زنند.

اعتراض‌ها در ابتدا به‌صورت فردی انجام‌شده و به‌همین دلیل به‌راحتی با انواع روش‌ها سرکوب می‌شوند. کارگران از این سرکوب‌ها درس می‌آموزند و به قدرت جمعی خود پی می‌برند. آن‌ها به‌صورتی منسجم علیه استثمار بیشتر توسط صاحبان بنگاه با اعتراض و اعتصاب خواستار بازپس‌گیری حقوق و یا افزایش دستمزدهای‌شان می‌شوند. از آنجا که صاحبان سرمایه به قوی‌ترین شکل سازماندهی شده‌اند تا با اعتراضات برخورد کنند، کارگران نیز به اهمیت سازماندهی و تشکیل‌یابی برای پیشبرد بهترین شکل مبارزه و تداوم آن پی می‌برند. هر سوی این نبرد قوی‌تر باشد، می‌تواند اراده‌ی خود را به دیگری تحمیل کند. هر دو سوی این نبرد، به‌ظاهر درگیر یک مبارزه‌ی اقتصادی صرف هستند.

همان‌طور که گفتم نقش حکومت‌ها تثبیت این نظم است. آن‌ها در شرایط متفاوت تاریخ اشکال متفاوتی را به خود می‌گیرند. گاهی مجبور به تامین خدمات عمومی هستند و گاهی نه. گاهی به تشکیل‌های کارگری مجوز قانونی می‌دهند و گاهی نه. گاهی حکم اعدام برای مبارزین طبقه‌ی کارگر صادر می‌کنند و گاهی در پارلمان به آن‌ها کرسی نمایندگی می‌دهند. همه‌ی این‌ها در یک بستر تاریخی ممکن و به عوامل زیادی وابسته است که از دایره‌ی بحث ما خارج است. اما وجه مشترک حکومت‌های سرمایه‌داری در تثبیت نظم سرمایه‌دارانه و تضمین بقای آن است. هر چیزی که این نظم را به خطر بیاندازد سرکوب

می‌شود. این سطح سیاسی ماجراست. همچنین نظم سرمایه‌دارانه بر اساس شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری یعنی خرید نیروی کار کارگران توسط صاحبان ابزار تولید یعنی سرمایه‌داران بوده و این سطح اقتصادی ماجراست. این دو به یکدیگر وابستگی کاملی دارند. تضمین سیاسی بقای سرمایه‌داری و بن‌مایه‌ی اقتصادی استثمار نیروی کار، سازمانی است متشکل و منسجم که یک سمت نبرد طبقاتی در عصر ما را به خود اختصاص داده است.

در سمت دیگر، کارگران با هر اعتراض و اعتصابی علیه شرایط بد معیشتی به‌میزان مشخصی سطح سیاسی این نبرد را به چالش می‌کشند. مثلا در شرکت کشت و صنعت نیشکر هفت‌تپه که اعتراضات معیشتی کارگران مستقیما اصل ۴۴ قانون اساسی یعنی خصوصی‌سازی را به چالش می‌کشد، درهم‌تنیدگی مبارزه برای معیشت و مبارزه علیه نظم سرمایه‌داری بیشتر از بنگاهی که از ابتدا با مالکیت خصوصی به‌وجود آمده به چشم می‌خورد.

اگر سیاست‌های کلان هر حکومتی بر مبنای بقای نظام سرمایه‌داری تنظیم می‌شود، این سوال پیش می‌آید که سیاست‌های طبقه‌ی کارگر بر چه مبنایی باید شکل بگیرد؟ اگر دو طرف اصلی این نبرد در وهله‌ی نهایی طبقه‌ی سرمایه‌دار و طبقه‌ی کارگر است، مسئله اصلی در این نبرد همان‌گونه که برای طبقه‌ی سرمایه‌دار بقای نظم سرمایه‌داری است، برای طبقه‌ی کارگر از میان برداشتن این نظم و جایگزینی آن با نظم اجتماعی‌سازی تولید و دیکتاتوری پرولتاریا است. طبقه‌ی کارگر با استفاده از تجربه‌ی تاریخی مبارزات خود می‌داند که باید با یک انقلاب اجتماعی طبقه‌ی سرمایه‌دار و حکومت مطبوعش را از قدرت خلع کند و این لاجرم نبردی است قهری چرا که طبقه‌ی سرمایه‌دار بر سر هستی‌اش سازش نمی‌کند. طبقه‌ی کارگر می‌داند در مقابل دستگاه متمرکز حاکمیت بورژوازی باید حزب قدرتمند خود را تشکیل دهد تا بتواند به صورتی متمرکز سرمایه‌داران را سرکوب کند. طبقه‌ی کارگر می‌داند که برای بهترین شکل از اعمال اراده‌ی کارگران و زحمت‌کشان در زمان انقلاب و در زمان دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا، شوراهایش را شکل دهد.

اگر انقلاب اجتماعی عالی‌ترین هدف در مبارزه‌ی طبقه‌ی کارگر در عصر سرمایه‌داری است، پس هر گام از مبارزه باید در راستای تحقق آن هدف باشد و آنرا منحرف یا نقض نکند. این پیوستگی شرط سنجش هر گام از مبارزه‌ی طبقه‌ی کارگر است: از اعتراض برای افزایش دستمزد تا اعتصاب برای تصاحب کارخانه، از آمدن در خیابان برای پیگیری مطالباتی که مستقیما بر اساس قوانین بورژوازی از همان ابتدا سیاسی است تا آمدن به خیابان و گام برداشتن در مسیر انقلاب اجتماعی.^۸

۷. "هر جنبش طبقاتی به‌عنوان یک جنبش طبقاتی ضرورتا یک جنبش سیاسی است و همیشه چنین بوده است." (مارکس؛ از نامه به بولته؛ ۲۳ نوامبر ۱۸۷۱؛ از کتاب اتحادیه‌های کارگری؛ نوشته‌ی مارکس و انگلس؛ ترجمه‌ی محسن حکیمی؛ صفحه‌ی ۱۶۶)

"هدف نهایی جنبش سیاسی طبقه‌ی کارگر البته به‌دست آوردن قدرت سیاسی برای این طبقه است، و این امر طبعاً مستلزم سازمان‌یابی قبلی طبقه‌ی کارگر است، سازمان‌یابی‌ای که تا درجه‌ی معینی رشد کرده و دقیقا از مبارزات اقتصادی این طبقه سرچشمه گرفته است. بانوجه به این‌که:

- طبقه‌ی کارگر نمی‌تواند به‌عنوان طبقه، بر ضد نیروی جمعی طبقات دارا عمل کند مگر با تبدیل خود به یک حزب سیاسی که از تمام احزاب قدیمی طبقات دارا متمایز و با همه‌ی آن‌ها مخالف باشد.

- این تبدیل طبقه‌ی کارگر به یک حزب سیاسی برای تضمین پیروزی انقلاب اجتماعی و هدف نهایی آن، یعنی القای طبقات، امری ضروری است.

ما با بررسی گفته‌های نمایندگان کارگری در این نشست به نمونه‌ی از بحران در مبارزه‌ی طبقاتی در ایران اشاره کردیم. نشان دادیم که کارگران حاضر نتوانستند در روز کارگر از کارگران به‌صورتی طبقاتی دفاع کنند. نشان دادیم که این موضوع به‌دلیل آگاهی بورژوازی رسوخ پیدا کرده در اذهان کارگران اتفاق افتاده است. باید اضافه کنیم که آگاهی بورژوازی به‌واسطه‌ی نبرد بی‌امان سرمایه‌داری علیه آگاهی طبقاتی به این توفیق دست‌یافته است و همان‌قدر که از دل مبارزه بروز کرده، با مبارزه نیز از میان به‌در خواهد شد. مبارزه‌ی طبقاتی در زمین پرولتاریا ضامن براندازی این آگاهی‌های بورژوازی است.

در این بخش ما با اشاره‌ای کوتاه به مطالبات معیشتی و مبارزات سیاسی طبقه‌ی کارگر و درهم‌تیدگی‌شان، به سنگ محکی دست‌یافتیم که می‌توان با آن در هر گام از مبارزه، درستی عمل خود را بررسی کنیم. پس با همین سنجه به آنچه می‌بایست از سوی کارگران مبارز مطرح می‌شد می‌پردازیم.

پیش از هر چیز هر کارگر مبارز که امکان استفاده از تریبون‌های متفاوت مثلا همین نشست مجازی کلاب‌هاوس را می‌یابد، باید بداند که او نمی‌تواند در قامت یک شخص ابراز نظر کند. کارگر مبارز همان‌طور که در فرایند مبارزه در کنار دیگر هم‌زمان کارگرش به‌اقتضای شرایط تبدیل به سخن‌گوی پیگیر منافع کارگران شده و تبدیل به چهره‌ای شناخته‌شده می‌شود باید بداند که در هر سخنی که از زبان جاری می‌کند، وظیفه‌اش چیزی نیست جز پیگیری منافع هم‌زمانی که فرصت نیافتند خود در چنین جایگاهی حاضر شده و سخن بگویند.

برای کارگر مبارز لازم است که به سلاح تنوری شناخت و نقد طبقاتی جامعه مسلح شود. اگر این اتفاق نیافتد او تبدیل به بازیچه‌ای خواهد شد که هر گفتمان بورژوازی زینتی او را به خود جذب کرده و از مسیر مبارزه‌ی طبقاتی خارج می‌کند.^۹ برای مبارز کارگر لازم است برای دست‌یابی به سلاح نقد بیش از هر کارگری به مطالعه‌ی آثار پیش‌گامان مبارزه‌ی طبقاتی بپردازد و معیاری برای درک طبقاتی مسائل سیاسی روز بیابد. برای نمونه مواجهه‌ی یک مبارز کارگر با مضامینی چون آزادی، دموکراسی و ... نمی‌تواند با یک سرمایه‌دار یکی باشد. فساد از نگاه یک کارگر مبارز با فساد از نگاه یک سرمایه‌دار همچون سلطانی متفاوت است و باید هم باشد.

- اتحاد نیروهایی که طبقه‌ی کارگر تا کنون با مبارزات اقتصادی‌اش به‌دست آورده است در عین حال باید همچون اهرمی برای مبارزه‌ی این طبقه بر ضد قدرت سیاسی زمینداران و سرمایه‌داران عمل کند.

کنفرانس به اعضای انترناسیونال یادآوری می‌کند که:

رزمندگی طبقه‌ی کارگر ایجاب می‌کند که جنبش اقتصادی و کنش سیاسی او با یکدیگر وحدتی جدایی‌ناپذیر داشته باشد. " (مارکس و انگلس؛ قطع‌نامه‌های کنفرانس لندن «انجمن بین‌المللی کارگران»؛ سپتامبر تا اکتبر ۱۸۷۱؛ برگرفته از کتاب اتحادیه‌های کارگری؛ ترجمه‌ی محسن حکیمی)

۹. "مادام که افراد فرا‌نگیرند در پس هر یک از جملات، اظهارات و وعده‌و‌عیده‌های اخلاقی، دینی، سیاسی و اجتماعی منافع طبقات مختلف را جستجو کنند، در سیاست همواره قربانی سفینه‌های فریب و خودفریبی بوده و خواهند بود." (لنین، مجموعه‌ی آثار؛ جلد ۱؛ سه منبع و سه جزء مارکسیسم؛ ترجمه‌ی محمد پورهرمان؛ نشر فردوس؛ صفحه‌ی ۷۶)

قبل تر گفتیم که کارگران بدون سازماندهی نمی‌توانند مطالبات خود را در مقابل سرمایه‌داران به‌دست بیاورند. این سازماندهی در گام اول باید در جایی شکل بگیرد که امکان مادی آن فراهم است یعنی در یک بنگاه اقتصادی و در کنار دیگر کارگران. این سازماندهی باید واجد چند شرط باشد: باعث اتحاد کارگران شود، بتواند از تجربیات پیشین خود درس بگیرد، توانش را از ارتباط منظم و منسجم با همه‌ی کارگران به‌دست آورده باشد، ساختار ادامه‌داری داشته‌باشد و حیاتش تنها به زمان اعتراض و اعتصاب خلاصه نشود، نسبت خود را با تشکلهای زرد بورژوازی همچون شورای اسلامی کار مشخص کرده باشد، برنامه داشته باشد و ... وجود چنین سازماندهی‌ای اولین گام است. با این همه برای آن هیچ میان‌بری وجود ندارد. هر اقدامی که بخواهد در هر لحظه بدون این گام پیشروی کند محکوم به شکست است. در بیست سال اخیر بسیار تشکلهایی بودند که به‌مرور با فاصله گرفتن از محیط کار و عدم ارتباط ارگانیک خود با کارگرانی که از مبارزه‌ی آنها به وجود آمده بودند، با گمان رادیکال شدن، نبرد واقعی خود را رها کردند و در قامت چند «فعال کارگری» شکلی سراسری به خود گرفتند؛ به رضا شهبازی امروز نگاه کنید و او را با آن شهبازی که جزوه‌ی «درباره‌ی مبارزه‌ی طبقاتی کارگران ایران» را نوشته بود مقایسه کنید. برای شناخت بیشتر این تشکلهای و بررسی چگونگی اضمحلالشان می‌توانید به جزوه‌ی «نقد لیبرالیسم کارگری» نوشته‌ی خسرو خاکبین، نشر اینترنتی مراجعه نمایید.

با درود به تمام کارگران، فرودستان و زحمت‌کشان ایران و جهان

با امید برای رهایی از قیدوبندهای سرمایه

با تلاش برای سازماندهی علیه سرمایه‌داری

تابستان ۱۴۰۰